



نمایی از حیاط داخلی مسجد جامع یزد

نگاه یک اروپایی به «شهر آفتاب»

ترجمه: فهیمه سهیلی راد

کارشناس ارشد ادبیات نمایشی - پژوهشگر

دانیلا زکا-بوزورا^[۱] ژورنالیست و نویسنده‌ی رومانیایی در سال ۲۰۱۱ میلادی در سفری ده روزه به ایران، با گذار از تهران، اصفهان و یزد کتابی را منتشر کرد که علاوه بر نوشته‌های او در این سفر، شامل عکس‌هایی است که همسرش میهای-آدریان بوزورا^[۲] از این شهرها گرفته است. این کتاب به دوزبان رومانیایی و انگلیسی چاپ شد که ترجمه‌ی انگلیسی آن توسط ایستر جان بلیث^[۳] انجام گرفت. متن این کتاب «نگاه یک اروپایی به ایران»^[۴] با دیدگاهی ادیبانه و شاعرانه نوشته شده است. به گفته‌ی نویسنده علت این سفر جستجو و تحقیق و تکمیل شخصیت آخرین رمانش بوده است. «عمر»^[۵] شخصیت اصلی رمان وی، یک زرتشتی است که در جستجوی برادرش برآمده. به همین دلیل تمرکز و توجه نویسنده بر زندگی و آداب و رسوم زرتشتیان بیشتر بوده و بجز معماری اسلامی، به سایر وجوه و جلوه‌های اسلام در ایران، کمتر پرداخته است. بالطبع زمان کوتاه ده روزه سفر و عدم پژوهش کافی می‌تواند از دلایل این امر باشد. گرچه به عنوان یک نویسنده و ژورنالیست، برای این نوع نگرش، دلایل گفته شده چندان موجه به نظر نمی‌رسد.^[۶]

در این راستا، انتخاب نام شخصیت کتاب -عمر- یک نام عربی است؛ برای یک شخص زرتشتی نیز عجیب به نظر می‌رسد.

1- Daniela Zeca-Buzura

2- Mihai-Adrian Buzura

3- Alistair Jan Blyth

4- A European Look at Iran

5- Omar

۶- از آنجا که شخصیت، نگرش و آثار این نویسنده در ایران ناشناخته است، تحلیل این مسئله ونحوه کار وی نمی‌تواند مبنای دقیق و علمی داشته باشد؛ لذا از تحلیل بیشتر این موضوع اجتناب شده است.



این کتاب مجموعه‌ای از عکس‌های معماری، پرتره و گاه‌آگاهی اجتماعی است؛ و با آنکه اکثراً دارای ترکیب‌بندی و نور قابل قبولی بوده و برخی بسیار زیبا و هنرمندانه گرفته شده اما دیدگاه ژورنالیستی در آنها غالب است.

عکس‌های معماری - که بخش اعظم مجموعه را تشکیل می‌دهد - ابتدا شامل نماهای باز از بناهاست که به معرفی کلی آن‌ها می‌پردازد و سپس با پرداختن به جزئیات هر بنا و عکاسی از تزئینات یا گچ‌بری‌های خاص آن، در نماهای نزدیک، معرفی دقیق‌تر و کامل‌تری از آن‌ها ارائه می‌دهد. با این وجود تعدادی از این عکس‌ها از نظر ترکیب‌بندی و زاویه‌ی دید، برای ما ایرانی‌ها و کسانی که با آثار عکاسان ایرانی آشنا هستند، بدیع و تازه نمی‌نمایند.

عکس‌های پرتره، که بیشتر به صورت بسته از چهره‌ی مردم گرفته شده، رده‌های مختلف سنی، از کودک تا افراد مسن را در بر گرفته است اما این افراد، کمتر در محیط زندگی و کار به تصویر کشیده شده‌اند و اغلب به چهره‌نگاری از آن‌ها بسنده شده است.

آنچه بیش از هر چیز از یک ژورنالیست انتظار می‌رود و جای خالی آن این مجموعه مشهود است آن است که در کنار تصاویر زندگی سنتی، عکس‌هایی از زندگی اجتماعی متمدن ایران نیز وجود داشته باشد.

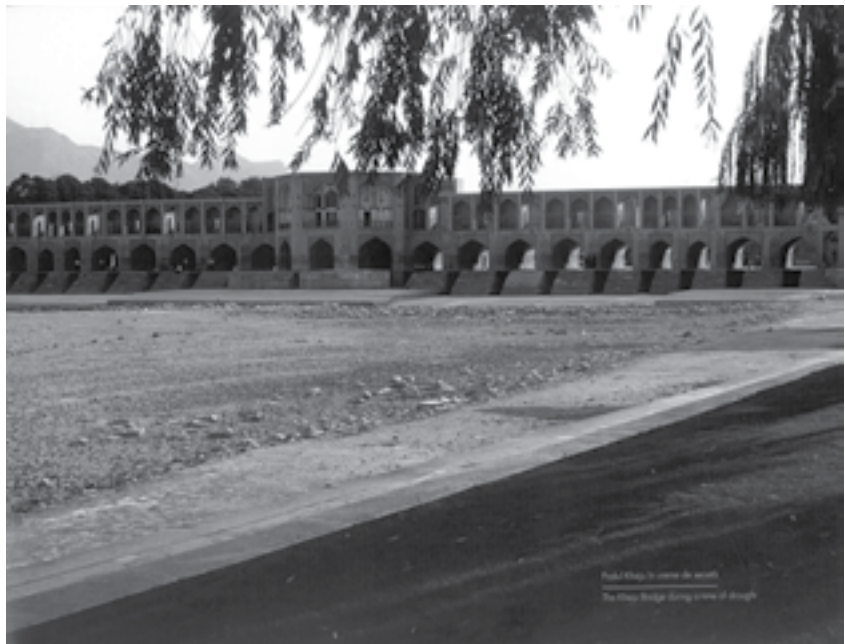
در بخش‌هایی از این سفرنامه که به شهر یزد اختصاص داده شده نگاه شاعرانه‌ی نویسنده و جاذبه‌ی این شهر باستانی برای وی به خوبی آشکار است.

روز پنجم سفر: درخشش یزد

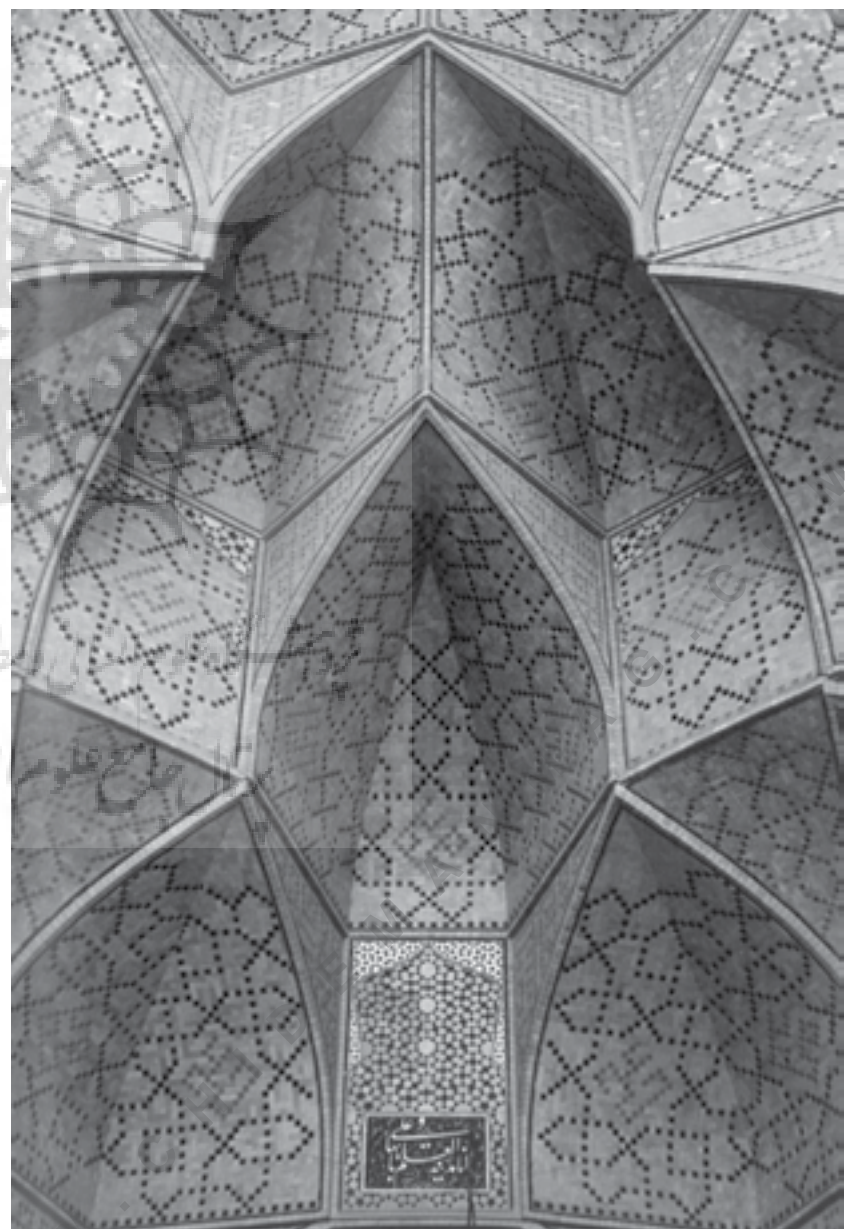
«من همین الان به میدان امیرچخماق رسیدم که خارق‌العاده و خیره‌کننده است. روی یک بام نشستم که مانند یک اجاق، داغ بود در حالی که سرسختانه سعی می‌کردم به خورشید کویر که در چشمم تابیده بود، نگاه کنم.

چیزی که در مشرق زمین، بیش از هر جای دیگر وجود دارد، نور است. بیهوده نبود که امپرسیونیست‌ها در جستجوی نور بودند. در مراکش، عاشق شهرهای کویری شدم که آنجا دیدم؛ و در امارات به شن‌های نارنجی نگاه کردم. اما در ایران، کویر، متفاوت است به گونه‌ای که هرگز انتظارش را نداشتم.

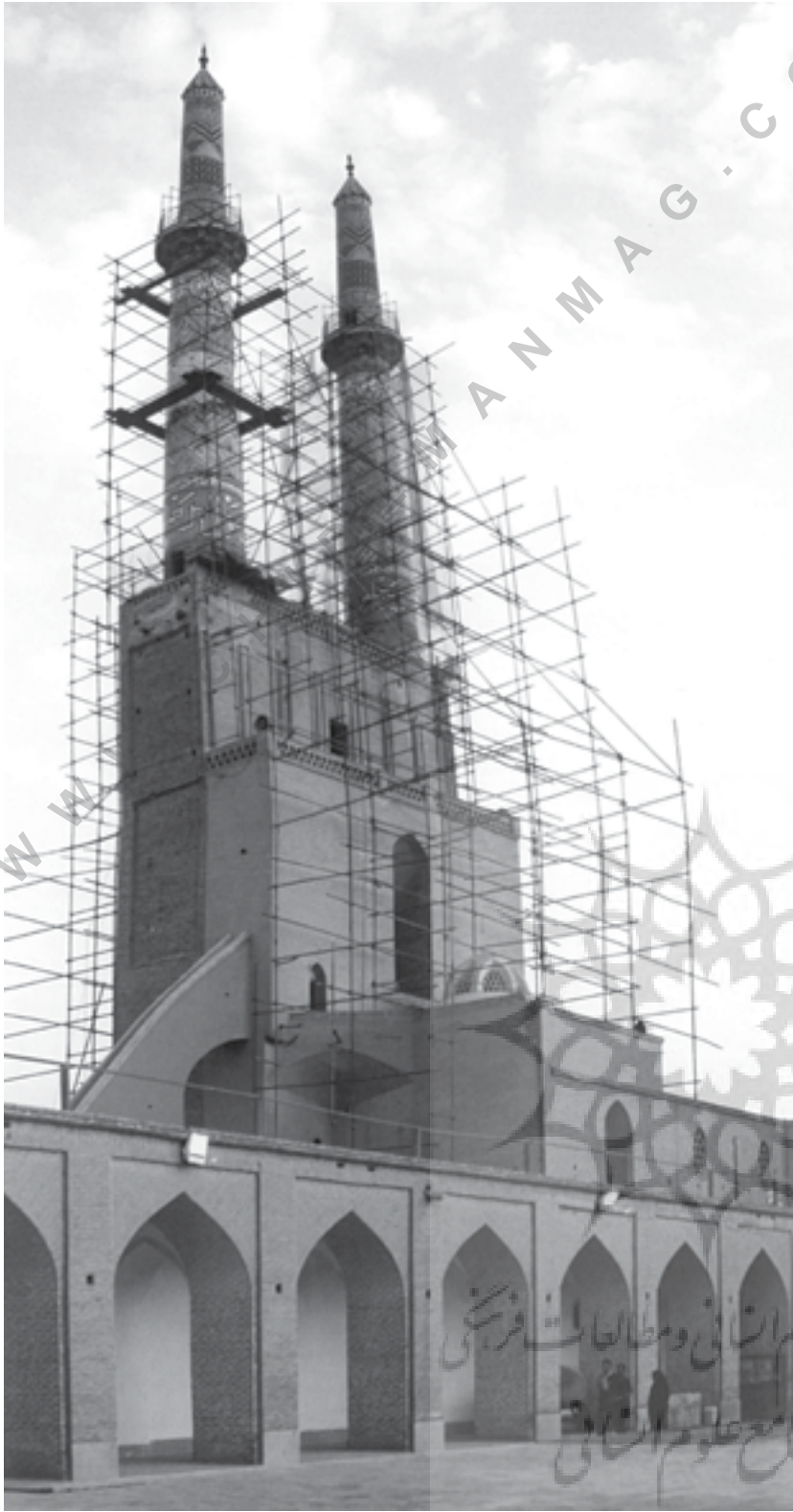
البته این، همان چیزی نیست که در تهران



پل خواجو اصفهان در مدت خشکی و بی‌آبی



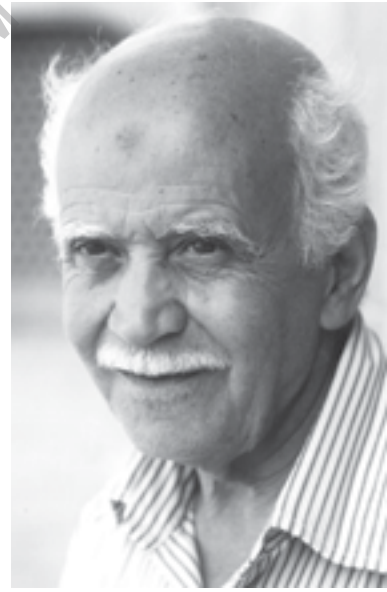
بخشی از تزئینات مسجد جامع عتیق یزد



مسجد جامع یزد، قرن چهاردهم، دارای بلندترین مناره‌ها در ایران



امیرچخماقی یزد-برکتیبه‌ی ورودی نوشته شده که مسجد به فرمان بی بی فاطمه خاتون همسر حاکم یزد بنا شده است



چهره ایرانی

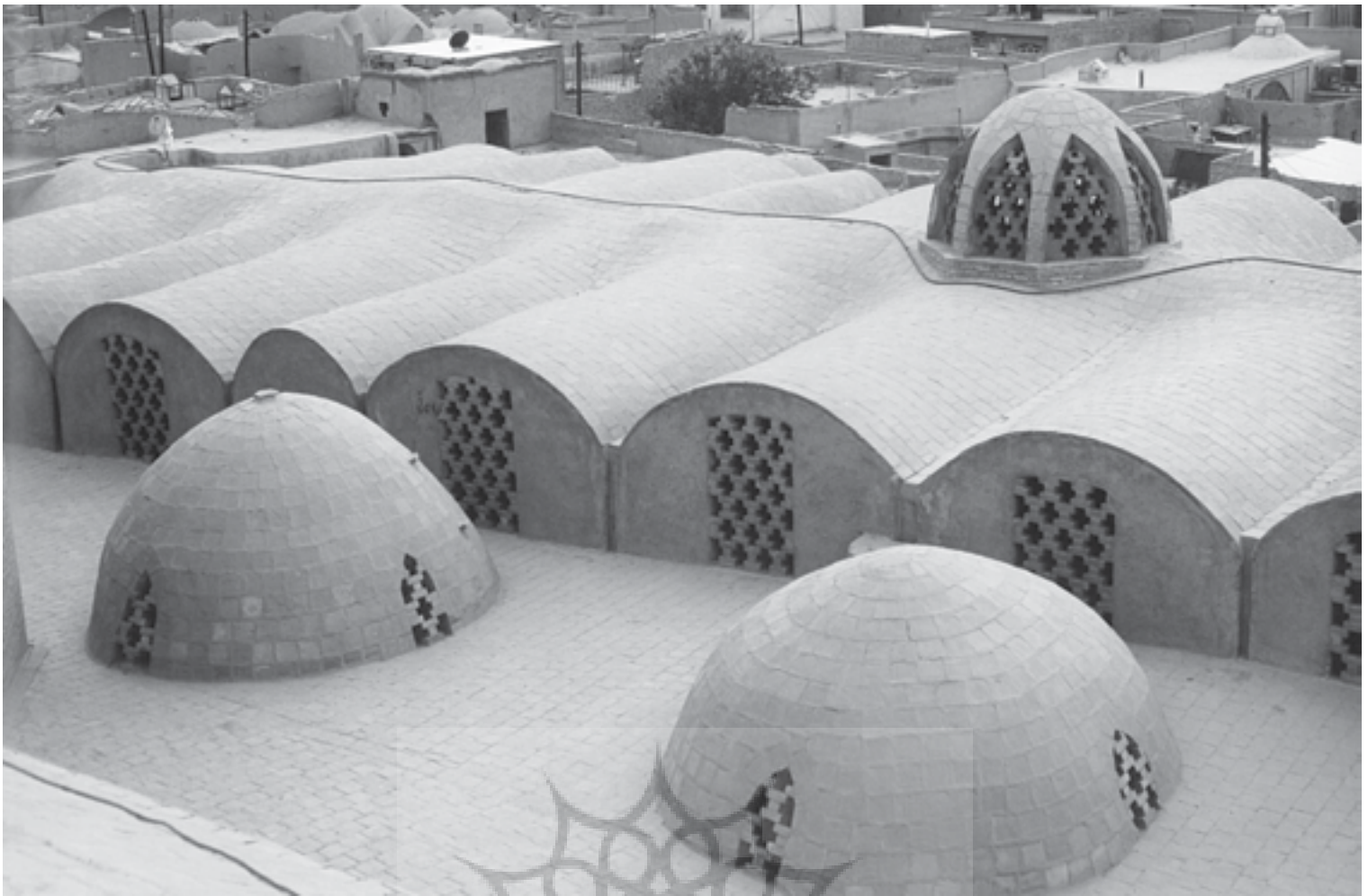
می‌بینی؛ کلان شهری که پایتخت ایران اسلامی است و پیرامونش گردگرفته و سوزنده و سخت است.

در خاموشی و سکوت یک چشم انداز مهتابی، سفر از پایتخت به اصفهان، با اتومبیل چهار ساعت طول کشید؛ جایی که رگه‌های نمک، در سطحی از ماریچ‌های قالب زده شده از کریستال سفید، رخنه کرده‌اند و این، اشتیاق ما را به اوج می‌رساند. طبیعتاً پس از چنین سفری، اصفهان، بهشتی از گیاهان سبز است. (در بخش‌های دیگر کتاب به اصفهان بیشتر پرداخته شده است) سپس کاخ‌های ساخته شده توسط شاه عباس را که از زیبایی می‌درخشند، پشت سر می‌گذاریم.

با هیجان زیاد به سوی مرکز فلات سوزان و سنگلاخی راه می‌افتی، بدون اینکه بدانی چه چیزی پیدا خواهی کرد. در طول چهار ساعت بعدی سفر، هیچ چیزی وجود ندارد که به شکوه نوستالژیک شهری که در اعماق کویر پنهان شده، اشاره کند. دشت کویر و دشت لوت دو منبع انرژی بزرگ هستند که به شعله‌های تب این شهر دامن می‌زنند. سومین شهر قدیمی-بعد از اور یا اوروک- یزد، یک راز پنهان است. هنگام غروب فقط گنبد‌های خشتی را می‌بینی که مانند طلای ناب می‌درخشند و دیوارهایی که گرمای محبوس شده، مانند یک زبان ناشناخته؛ از آن‌ها متصاعد می‌شود.

یزد مرا با شگفتی و افسونگری فلج کرد. این شهر به من آموخت که از آغاز زمان ما آب را به





نمایی از بالا، از ایوان‌های مسجد جامع یزد

اشکال مختلف از بین برده‌ایم. اگرچه آب به رایگان در اختیار ما قرار گرفته اما گران‌بها تر از هر جواهری است.

یزد در دنیایی از شتاب و بی‌تفاوتی، صبر و بردباری را باز می‌آفریند. اینجا خورشید با جان‌ها پرورده شده و روح مرا نیز دربر گرفته است. من خوش شانس بودم که یزد را ترک کردم قبل از آنکه جلوه‌ی خوش زعفران بتواند از خاطر من محو شود».

در روز نهم سفر، وی یزد را «سرزمین بادگیرها» می‌خواند و در توصیف این شاهکار معماری چنین می‌گوید:

من برای اولین بار بادگیرها را در بخش عرب‌نشین «باستاکیا» در دبی دیدم. هم شیخ و هم مقامات اداری امارات تأیید کردند که بادگیرها توسط پارسها به این سرزمین (امارات) آورده شده و پارس‌ها آن‌ها را برای خودنمایی به عنوان «فاتح مسلم» به نمایش گذاشته بودند.

من بادگیرها را ندیدم تا دو سال بعد که آن‌ها را در وطن اصلی‌شان ایران کشف کردم؛ جایی که آن‌ها، باهمه‌ی سادگی و بی‌پیرایگی،



کوچه‌های یزد به هنگام غروب



آتشکده یزد



یزد، بلندترین بادگیر

از میان بناهای خشتی سر بر آورده‌اند. من انتظار داشتم که از آن‌ها صدایی مانند ارگ (کلیسا) شنیده شود اما همه جا بادگیرها سکوت هزارساله‌شان را چون سکوت روح‌هایی متعلق به گذشته‌ای دور، نگه داشته بودند. بدین ترتیب قبل از مینیاتورها، خوشنویسی زیبا یا اشعار سعدی، اولین موضوع متافیزیکی در ادبسه‌ی فارسی من، همین بادگیرها بودند. سبک معماری آن‌ها ساده و بی‌پیرایه به رنگ خاک رسی می‌باشد که در آفتاب پخته شده است. از دور، آن‌ها مانند ستون‌هایی به نظر می‌آیند که به وسیله‌ی تیرهای چوبی سوراخ سوراخ شده‌اند و باورکردنش سخت است که هوای درونشان می‌تواند تا این اندازه خنک و دلپذیر باشد.

با آنکه سردی آن، مانند دستگاه‌های خنک‌کننده‌ی امروزی نیست، اما خنکای زندگی بخش آن به تو یادآور می‌شود که باد، یک قلب و بیابان، یک قلب دیگر است.

شهرهایی مانند یزد و ارگ بم بدون بادگیرها غیرقابل تصور خواهند بود. این موضوع مرا غافلگیر کرد که هانری کربن^[۷] در کارهای پژوهشی‌اش به آن‌ها به‌عنوان یک امر بنیادی و مهم توجه نکرده است. در یک خانه‌ی قدیمی در یزد متوجه یک تکه کاغذ شدم که به خاطر پیچ و تاب خوردن معمول هوای گرم داخل بادگیرها از داخل آن بالا رفته بود...

بدین وسیله توانستم از سخنان مکان‌هایی که در ایران دیده بودم رمزگشایی آشکاری انجام دهم. در سفرم از تهران تا یزد: شکیبایی آرامش بخش و خوشایند، تقریباً مانند پرواز توام با لبخند، پروازی که صدای بال زدنش غیرقابل شنیدن است...»

در مجموع، نتیجه‌ی سفر و دیدگاه نویسنده در پایان دیدار ده‌روزه‌اش از ایران، از تهران تا یزد، در صفحه‌ی پایانی این کتاب با عنوان «تسبیح فیروزه» به زیبایی بیان شده که به قسمت‌هایی از آن اشاره می‌شود:

«بالا تر از همه چیزهایی که در این سفر دیدم، مردم ایران بودند. من مساجد و مینیاتورها را

Henry Corbin (۱۹۰۳-۱۹۷۸): فیلسوف، شرق‌شناس، ایران‌شناس، اسلام‌شناس و شیعه‌شناس فرانسوی و استاد دانشگاه سوربن پاریس بوده است. او بخشی از عمر خود را در ایران و خاورمیانه سپری کرد.

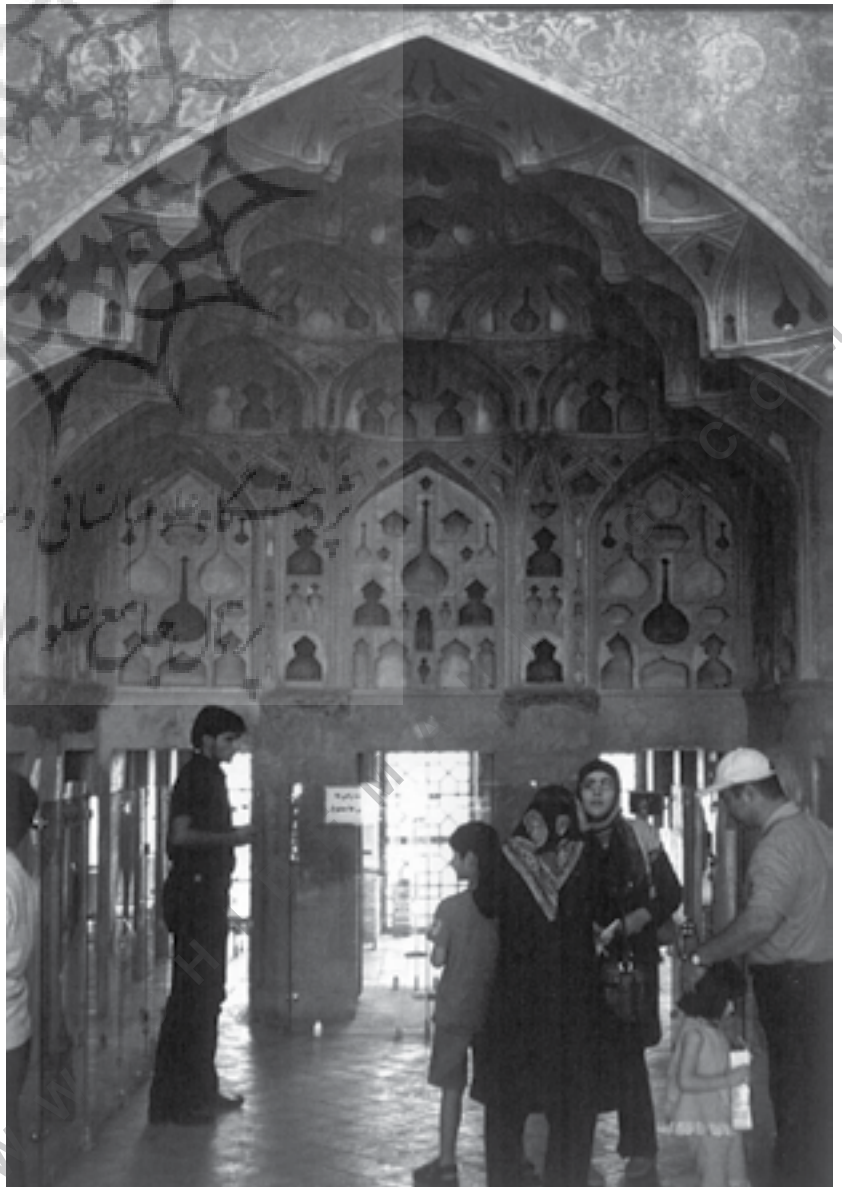




یزد، شهری که زیر آفتاب کویر به طلای ناب می ماند

دیدم بودم و درباری باغها، پلها، نقوش
فرشهای ایرانی، آتشکدهها و ... چیزهایی
یاد گرفتم. من قرآن و متون ادبی فارسی را
خواندم اما چیزی که پیش بینی نمی کردم و
یا چیزی که باور نداشتم واقعاً وجود داشته
باشد؛ لبخند مردم گمنام کوچه و بازار بود.
مهاجر افغانی که مرا در نان فرزندش شریک
کرد، زنان اصفهانی که از صمیم قلب به من
خوش آمد گفتند، جوانانی که سوار بر موتور یا
از پنجره اتومبیل شان با صدای بلند به من
می گفتند: "سلااااام"؛ مردان مسنی که موقع
اذان از طرف امام جماعتشان برای من، که
یک زن مسیحی بودم، شیرینی مجلس ترحیم
آوردند و جواهر فروشی که به من قطعه ای
مرجان (سنگ تزئینی) فروخت و وقتی نگاه
مشتاقانه می من به سنگهای فیروزه را دید
آن ها را به من داد و گفت: "اینها را به عنوان
هدیه از من بپذیر".

ایران یک قطب جنگی و طالب جنگ نیست
و همچنین یک چاه نفت نیست. ایران
واقعی، مردمی معمولی دارد که بهترین ها را
برای آن ها و همچنین برای شما آرزو می کنم ■



اصفهان، عالی قاپو، سکوت قوس ها در اتاق موسیقی